



## گزاره در کفن!

از مدت‌ها پیش، با آغاز دوره حکومت شیاد اردکان یا همان سیدخندان، و همزمان با شکست پروژه‌های کودتایی که غربی‌ها در قلب حکومت اسلامی سازماندهی کرده بودند، برنامه‌های دیگری پای به میانه میدان گذاشته. جای بحث و گفتگو نیست ولی می‌باید قبول کنیم که «تاریخ مصرف» حکومت اسلامی گذشته، و محافلی که طی سه دهه اخیر با تکیه بر عملکرد این تشکیلات که نام «حکومت انقلابی» نیز بر آن گذاشته بودند به لفت‌ولیس و چپاول اموال ملت ایران مشغول بوده‌اند، جهت امتداد برنامه‌های‌شان می‌باید ترفند جدیدی بیابند. با این وجود اگر در این مقطع «ترفندها» را جدید می‌خوانیم به این معنا نیست که از پایه و اساس نگرشی نوین بر چند و چون آنان حاکم باشد؛ به هیچ عنوان!

این نگرش‌ها علیرغم رنگ و لعاب نو و تازه همگی در همان مسیر گذشته‌ها حرکت خواهد کرد، خلاصه می‌کنیم، نوعی نوآوری است از طریق «بازیافت» زباله‌های «احیا» شده!

استراتژی احیاء منافع غرب از طریق بازیافت زباله‌های سیاسی در شرایط فعلی در چندین مسیر مختلف در سطح جامعه ایران در حال تکوین است. نخستین و عمده‌ترین این جریان‌ها همان «جنبش سبز» می‌باید به شمار آید. «جنبشی» که در رأس آن رسماً گروه‌های چماق‌کش وابسته به ولایت فقیه و «خط امام» و غیره ایستاده‌اند. اینان که همگی از دولتمداران و آدم‌خواران بنام و صاحب جلال و جبروت دوران حکومت ملایان‌اند، امروز قصد دارند که با تکیه بر حمایت پیوسته و بی‌وقفه بلندگوهای تبلیغاتی غرب و خصوصاً سایت‌ها و رادیوهای وابسته به پنتاگون حکومت مورد نظر خود را با الهامات و الزامات جدید ملت ایران کاملاً «هماهنگ» نشان دهند! البته این گیوه‌گشادتر از آن است که انسان دانا و فهمیده را بفریبد؛ این الگوی فرسوده آنقدر رسوا و مسخره است که فقط مهجوران را شیفته خود می‌کند، و مغرضان را دل‌بسته.

طی بلوائی که دولت احمدی‌نژاد دست در دست اوباش «امنیتی - نظامی» تحت عنوان گرامیداشت «سالروز تسخیر لانه جاسوسی» به راه انداخت گروهی از هم‌میهنان‌مان نیز فرصت را غنیمت شمرده جهت ابراز مخالفت با این حکومت به خیابان‌ها آمدند؛ ولی اگر این استراتژی که از نظر ما به هیچ عنوان مورد قبول نمی‌تواند باشد، همانطور که حدس می‌زدیم به نتیجه‌ای ملموس نیز منتهی نشد، به صورتی کاملاً «تفاقی» نتیجه عجیبی به همراه آورد. به

این ترتیب که قبیلۀ مهدی کروی، که «رهبری» یکی از شاخه‌های آتش‌بیاری در مخالفت ظاهری با دولت احمدی‌نژاد را بر عهده دارد، رسماً میرحسین موسوی را به دلیل عدم حضور در این تظاهرات به عافیت‌طلبی و ترسوئی متهم کرد!

می‌دانیم که این «اوباش»، خصوصاً میرحسین موسوی که در حکومت سابق ایران با تأیید رسمی ساواک آریامه‌ری به مقام «استادیاری» دانشگاه ملی «منصوب» شده بود، همگی از «مبارزان» هستند! ترسوئی، بزدلی و عافیت‌طلبی به ردای اینان که آماده شهادت‌اند نمی‌چسبد! به هر تقدیر دستاورد تجربه جاری قابل بحث است. به عبارت دیگر زمانیکه فضا سازی‌های استعماری پای در گرداب تحولات واقعی اجتماعی بگذارد، و استعمار نتواند با تکیه بر یک یا چند روز فضا سازی، نوعی حاکمیت را در اذهان عمومی به نحوی بزرگ کند که تمامی چهره‌های آن «آزادیخواه» و «مبارز» و غیره جلوه نمایند، مشکل می‌توان در فرصت بعدی اینان را به جان ملت انداخت چرا که نهایت امر دست اوباش وابسته به استعمار در برابر مردم رو شده. این همان بلائی بود که پس از شکست پروژه کودتای «روزنامه سلام» بر سر سیدمحمد خاتمی آمد، و امروز نیز نوبت به میرحسین موسوی، قلاده‌دار و ارباب خاتمی رسیده، تا برنده خوش‌اقبال آتی چه کسی باشد!

البته از آنجا که دیوار حاشا در حکومت اسلامی خیلی بلند است، ترسوئی و بزدلی موسوی آن‌ا مورد

تردید و تکذیب قرار گرفت، و کار بجائی رسید که ایرنا، خبرگزاری رسمی دولت اعلام کرد در صورت به زیر سؤال بردن ادعای حسین کروبی نوار صوتی وی که رسماً به عنوان سخنگوی این جنبش با ایرنا مصاحبه کرده بر روی خطوط اینترنت قرار خواهد گرفت! این است یکی از فواید فروپاشی فضاهای امنیتی «جنگ سرد». مسلماً در مورد مصدق، فاطمی، خمینی، خامنه‌ای، منتظری، و دیگر «اوباش» این حکومت‌های دست‌نشانده استعماری که از دیرباز ملک ایران را شکارگاه استعمار کرده‌اند، از این نوع «نوارها» فراوان در دست است؛ مسئله این بود که دست‌هائی قصد داشتند از اینان «اسطوره» بسازند و بعدها چه اینان و چه اجسادشان را به جان مردمان اندازند؛ امروز گویا دیگر از این شکرخوری‌ها نمی‌توان کرد. بله، یکی از فواید شکستن قلم‌ها و تحدید و تعطیل مطبوعات و صنعت چاپ در کشور همین است؛ واقعی نمایانند «سکه قلب!»

چپ‌نمائی از قبیل دولت لولا در برزیل، و کلنل کودتاچی و نوکر آمریکا در ونزوئلا یعنی همان «چاوز» بخوبی این ابعاد جدید را به نمایش می‌گذارد.

با این وجود تاریخچه «چپ‌پروری» آمریکا در ایران به هیچ عنوان از نظر زمانی ارتباطی با فروپاشی اردوگاه شرق ندارد. در مطالبی که چند سال پیش در تحلیل مواضع چپ در ایران در همین وبلاگ نوشته‌ایم بزنگاه چپ‌پروری ایالات متحد در ایران را هنگامه قدرت یابی «چپ مستقل از شوروی» معرفی کردیم. این همان «چپی» بود که فرضاً از اتحادشوروی و خصوصاً مواضع عملیاتی حزب‌توده «آزاد» می‌شد، و مهم‌ترین وظیفه‌اش در چارچوب استراتژی‌های حاکم در هنگامه «جنگ سرد» باز نمودن جبهه نوینی جهت مانورهای سیاسی واشنگتن در محافل روشنفکری، دانشگاهی و حتی کارگری بود.

این تجربه استعماری نشان داد بحرانی که ایالات متحد با کمک اوباش خود در کشور پای در آن گذاشته راه بجائی نخواهد برد. به همین دلیل امروز می‌باید نگاهی هر چند گذرا به «چپ‌پروری» در افق دید امپریالیسم آمریکا در ایران بیاندازیم. می‌دانیم که اکنون، خصوصاً پس از فروپاشی کامل «اردوگاه سوسیالیسم»، چپ و جنبش‌های چپ برای آمریکا آنقدرها مشکل‌آفرین جلوه نخواهد کرد. از برخی ابعاد یانکی‌ها حتی چپ‌نمایان را بر راستگرایان ترجیح می‌دهند چرا که همچون نمونه «اسلامی» در ایران جهت حفظ قلاده اینان دلیلی بر ایجاد روابط مستقیم دیپلماتیک و محظورات سیاسی و استراتژیک نیز وجود نخواهد داشت. نمونه‌های

بی‌دلیل نیست که نهایت امر از قلب همین چپ به اصطلاح «مستقل» شاهد سر برآوردن گروه راستگرا و مذهبی مجاهدین خلق نیز می‌شویم. یک گروه کاملاً «راستگرا» که چپ‌نمائی را در قلب یک نظریه متعلق به راست‌افراطی به یک شبه ایدئولوژی مسخره تبدیل می‌کند. از این «روند» خنده‌دار یک اسلام «حق پرستانه» از نوع صدر اسلام تولید می‌شود، مخصوص تزریق در کله پوک اوباش شهری و ساده‌لوحان! مجاهدین خلق اگر امروز به دلائلی مغضوب حکومت اسلامی است، نه از نظر ایدئولوژیک با این حکومت اختلافی دارد و نه عملکردهای مستبدانه و شخصیت پرستی‌ها و اعتقادات ابلهانه اوباش این حکومت را به هیچ عنوان به زیر سؤال خواهد برد.

ولی از نظر تاریخی مأموریت این سازمان در تاریخ معاصر کشور به مراتب فراتر از این‌ها رفت، چرا که علیرغم غیبت فعلی اینان در قلب حکومت اسلامی، می‌باید قبول کرد که یکی از مهم‌ترین تشکیلاتی که توانست نیروهای چپ را در ایران نهایتاً امر در دام حکومت آخوندی فرو انداخته و تصویری کاملاً غیرواقعی از نظریه «حکومت دین» تحت تبلیغات احمقانه اوباشی از قماش شریعتی به خورد جوانان ایران زمین بدهد، همین سازمان مجاهدین خلق بود. سازمانی که هنوز علیرغم تغییرات پایه‌ای که در طرز تفکر ایرانیان به وجود آمده مبلغ همان دگم‌هائی باقی مانده که در بهترین روند ممکن می‌توان آن‌ها را متعلق به حکومت دیوانه‌ای همچون کلنل قذافی و یا «مگالومنی» چون حافظ اسد دانست. خلاصه می‌کنیم ایرانیان برای دستیابی به نمونه‌هائی از انسان محوری، قانونیت، آزادی‌های انسانی و اجتماعی و فرهنگی، دموکراسی و نهایتاً امر بر خورداری از یک حاکمیت مسئول بهتر است در دفتر و دستک این تشکیلات به دنبال خط فکری نباشند. ولی در شرایط فعلی، حتی با شعبده‌عموسام نیز نمی‌توان آخوند جنایتکار عمامه‌دار را با آخوند بی‌عمامه مجاهد جایگزین کرد؛ جامعه ایران نسبت به ویروس مزمن و کشنده «دین‌پرستی» حداقل تا چند صباح مصونیت یافته. در نتیجه مجاهدین خلق در حال حاضر جای خود را به همان «چپ مستقلی» داده‌اند که سال‌ها پیش از درون آن کودتا کرده، به بیرون خزیده بودند!

ولی خط بحران‌سازی غرب در ایران به این دو مورد محدود نمی‌ماند. دیدیم که خارج از تصفیه حاکمیت فاشیست و ضد بشری جمکرانی‌ها، و تلاش جهت بیرون کشیدن زباله‌هائی از قماش خاتمی و کروبی و موسوی، «خلق» یک جریان

چپ «قابل معاشرت» نیز در دستور کار سازمان سیا قرار گرفته. ولی بعد دیگری در این بحران‌سازی نیز وجود دارد که نمی‌باید آنرا نادیده گرفت: بازگشت به نظریه پرسود و چرب‌ونرم سلطنت کودتائی و استبدادی! مسلماً این «شق» آب فراوان به دهان بسیاری از لردهای محترم مجلس اعیان انگلستان و سناتورهای مادام‌العمر واشنگتن‌نشین خواهد انداخت. نانی که اینان طی ۵۷ سال از قبل حکومت استبدادی و فاشیسم «سلطنت‌نما» در ایران میل فرموده‌اند، آنقدر گوشت به تن‌شان آورده که مجالی برای فراموشی باقی نگذارده.

با این وجود صحنه سیاست ایران در مسیری کاملاً مخالف خواست‌های لندن و واشنگتن در حال تحول است. در نماز فرمایشی‌ای که امروز جمعه، ۱۵ آبان‌ماه ۱۳۸۸، در چمن دانشگاه اشغال شده تهران توسط اوباش حکومت برگزار شد، سخنران پیش از خطبه‌ها، علاءالدین بروجردی می‌فرمایند:

**«امروز سیاست تقابل آمریکا و هم‌پیمانان آن در برابر ایران اسلامی به دلیل پایداری ما به سیاست تعامل تبدیل شده است.»**

این همان بزنگاه معروفی است که «مرده هم به کفن خود می‌گوزد!» یک حکومت دست‌نشانده که تحت عنوان یک «نبرد» دروغین و خیالی با آمریکا تمامی سیاست‌های ضد مردمی خود را طی سه دهه، حتی نزد نان‌خورها و اوباش وابسته‌اش «توجیه» کرده، امروز که در ارتباط با ملت ایران چماق «نبرد با آمریکا» از

دست‌اش فرو می‌افتد، بوسیدن چکمه‌های خون‌آلود نظامیان آمریکائی در مرزهای کشور را نشانه «تعامل» آمریکا با حکومت اسلامی معرفی می‌کند! و حتماً به دلیل همین پیروزی بزرگ جمکران بر ایالات متحد است که دولت دست‌نشانده پاکستان «عبدالمالک ریگی» فرمانده فرضی گروه تروریستی ریگی را بجای تحویل به دولت جمکران «آزاد» می‌کند! اصلاً آقای «بروجردی» خوب بود می‌فرمودند که دولت آمریکا در برابر جمکران تسلیم «بلاشرط» شده، و قرار گذاشته‌اند منطقه واشنگتن و توابع و قصبات آن را پشت قباله زینب و فاطمه بیاندازند!

البته همانطور که می‌دانیم «بروجردی» ابله، اینهمه را فقط نشانه‌ای از پایداری «ما» معرفی می‌کند! البته مقصودشان از پایداری «ما» حتماً پایداری میرحسین موسوی «سلحشور» و علی خامنه‌ای «جنگجو» است! ولی هفته‌ها پیش، زمانیکه احمدی‌نژاد را با بی‌آبرویی و افتضاحی که بعدها دقیقاً در «انتخابات» ریاست جمهوری افغانستان نیز تکرار شد همچون یک «روسپی» بین‌المللی بر مسند ریاست جمهوری جمکران «نشانده» در همین وبلاگ گفتیم که نه تنها آمریکا مجبور خواهد شد حضور احمدی‌نژاد بی‌آبرو را در حکومت دست‌نشانده‌اش در ایران «بپذیرد» که در برابر جهانیان با این موجود متقلب، اوباش و بی‌حیثیت بر سر میز مذاکره نیز خواهد نشست. دیدیم که گزافه نگفته بودیم. در واقع اینکه «تعامل» از آن کیست آنقدرها مهم نخواهد بود، مهم چماقی است که بر فرق حاکمیت ۸۰ ساله محافل غرب فرود می‌آید، ضربتی که مزه شیرین چپاول ۸ دهه را از زیر دندان‌شان بیرون خواهد کشید.

با این وجود مشکل آمریکای امروز به هیچ عنوان به مسائل خاورمیانه‌ای و آسیای مرکزی محدود نمی‌شود، به قولی «هر که بامش بیش، برفش بیشتر!» خبر می‌رسد که یک دکتر روانپزشک ارتش ایالات متحد، در بزرگ‌ترین پادگان نظامی این کشور به روی دیگر نظامیان آتش گشوده! گویا تعداد قابل ملاحظه‌ای از این «کبوتران صلح جهانی» را به

قتل رسانده و مجروح کرده. برادر آقای دکتر، که گویا فلسطینی‌تبار است به خبرنگاران اظهار داشته که جناب دکتر تحت فشارهای «نژادپرستانه» قرار گرفته بودند! این نوع «انفجارات» در قلب کشوری که خود را به دروغ مأمون مهاجران معرفی می‌کند بخوبی نشان می‌دهد که صلح اجتماعی در ایالات متحد بسیار متزلزل‌تر از آن است که تبلیغات دولتی و شبه‌دولتی وانمود می‌کند. از نظر اقتصادی ایالات متحد امروز پای در محمصه‌ای گذاشته که مهم‌ترین دلیل آن از دست رفتن زمینه مساعد چپاول ملت‌های خاورمیانه و آسیای مرکزی است.

در چنین شرایطی مرده‌ریگ نژادپرستی که مهم‌ترین سنگ‌بنای «تمدن» ایالات متحد است، علیرغم نمایشاتی که حضور یک رنگین‌پوست در کاخ سفید به همراه آورده، مسلماً بیش از این‌ها امکان ظهور و بروز می‌یابد. امروز وزارت کار ایالات متحد درصد بیکاران در این کشور را بیش از ۱۰ درصد کل نیروی کار اعلام داشت، این منجلاپی است که ایالات متحد فقط طی بحران‌های گسترده مالی در ۱۹۸۳ در آن گرفتار شده بود! ولی دهه رونالد ریگان و جنگ‌های نان و آبدار «ایران - عراق» کجا، هزاره سوم و هزینه‌های بی‌پایان نظامی و شکست‌ها در عراق و افغانستان کجا؟